

کد خبر : 254717

تاریخ خبر : چهارشنبه، 01 آبان 1392

نقادی حافظ از ریاکاری جامعه زمان خود

دکتر سروش دباغ* / غزلی که از حافظ برای شرح اختیار کردم ویژگی خاصی دارد و آن، نسبتی است که ابیات این غزل با شرایط سیاسی و اجتماعی زندگی حافظ برقرار می‌کند. این غزل به دو پادشاهی که حافظ در روزگار خود، آنها را تجربه کرده بود و در ظل و ذیل سلطنت آنها زندگی می‌کرد اشاره دارد:

سحر ز هائف غییم رسید مزده به گوش
 که دور شاه شجاع است می‌دلیر بنوش
 شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند
 هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
 به بانگ چنگ بگویم آن حکایت‌ها
 که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش
 شراب خانگی ترس محتسب خورده
 به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
 ز کوی میکده دوشش به دوش می‌بردند
 امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش
 دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات
 مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش
 محل نور تجلی است رأی انور شاه
 چو قرب او طلبی در صفای نیت کوش
 به جز ثنائی جلالش مساز ورد ضمیر
 که هست گوش دلش محرم پیام سروش
 رموز مصلحت ملک خسروان دانند
 گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش

چنانکه حافظ پژوهان نوشته‌اند و از فحوای ابیات نیز بر می‌آید اشاره به تحوّل است که در دوران زندگی حافظ رخ داد و پاره‌ای فراخی‌ها و گشایش‌های سیاسی و اجتماعی پدید آمد.

در بیت نخستین اشاره به نشستن شاه شجاع‌الدین بر تخت سلطنت و به پایان رسیدن زمامداری امیر مبارزالدین - پدر وی - است. علی‌الظاهر شاه شجاع نسبت به پدر خود امیرمبارزالدین سهل‌گیرتر بوده و پاره‌ای از تضییقات و فشارهایی که حکومت بر مردم می‌آورد، در دوران او برداشته شده بود و چنانکه از این ابیات نیز بر می‌آید شاه شجاع‌الدین برخلاف رسم پدرش گشایشی برای خلائق فراهم کرده بود.

در مصرع اول به سحر اشاره می‌شود؛ چنانکه می‌دانید این کلمه بسامد فراوانی در ابیات حافظ دارد. اینجا هم اشاره‌ای به حال خوش انسان در سحر است و هم هائف غیبی کسی که از غیب خبر می‌آورد در سحرگاهان مزده‌ای به گوش من خواند و آن اینکه دوره شاه شجاع است و زمامداری امیرمبارزالدین به پایان رسیده و می‌توان بدون نگرانی و اضطراب در جلوت می‌گساری پیشه کرد.

شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند

هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش

خوشیختانه سپری شد دورانی که اهل نظر، انسان‌های متفکر و فرهیخته و صاحب رأی بر کناره می‌رفتند و حاشیه نشین بودند. دورانی که هزارگونه سخن در دل داشته باشند و لبشان خاموش باشد. ما ترجیح

می‌دهیم به بانگ چنگ از آن حکایت‌ها یاد کنیم و آن شکایت‌ها را با حکایت‌ها همراه کنیم، نه به صدای بلند و واضح، بلکه به بانگ چنگ آن‌ها را واگویه کنیم. حکایت‌هایی که از نهفتن و فروخوردنشان دیگ سینه جوش می‌زد. کنایه از اینکه این قصه‌های پرغصه در دل ما تلنبار شده بود و ما ناچار به سرپوشی و سکوت بودیم.

در اینجا ما بمل به این نکته اشاره کنم که نباید در فهم و تحلیل ابیات حافظ و نسبتی که او با امر سیاسی داشت دچار خطای ناهمزمانی (anachronism) شد. ملاحظه کنید امروزه به راحتی از مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر، لیبرالیسم و امثالهم سخن می‌گوییم در حالی که در زمان حافظ این امور جایگاهی نداشت. اگر حافظ ابراز شادمانی می‌کند از پایان زمامداری امیرمبارزالدین و خرسند است از آمدن شاه شجاع، نه به این خاطر است که او برخلاف پدرش مشی دموکراتیک داشت و در پی نهادینه کردن جامعه مدنی بود. علل معیشتی و اقلیمی هم در کار نبود. حداکثر انتظاری که حافظ و دیگر بزرگان قوم از پادشاهان دوران داشتند این بود که عادل باشند. شاه ظل الله بود و حافظ و غزالی با انتقادهایشان در پی تغییر و فلک را سقف شکافتن و طرحی نو در انداختن نبودند. قرار بود در همان حدود و نغورمتعارف دخل و تصرفی کنند و شاه را به رعایت عدل دعوت کنند. دلیل ابتهاج حافظ هم این بوده که پادشاهی بر تخت نشسته که نسبت به پادشاه پیش از خود گشاده‌دستانه‌تر برخورد می‌کند و کمتر سختگیری می‌کند. گاه می‌بینیم که برخی در تحلیل‌های خود دچار خطای ناهمزمانی می‌شوند که چرا در اشعار حافظ و سعدی و مولانا اشاره‌ای به دموکراسی یا تعبیر امروزی آن در زبان فارسی مردم‌سالاری یا نهادهای مدنی نداریم. این‌ها که یک‌شبه به وجود نمی‌آید، اسباب و علل و عوامل می‌طلبید. نه در ایران و نه در سایر کشورها در آن روزگار، ساز و کار دموکراتیک به این نحو برقرار نبوده و درک و تلقی حافظ در کسوت ناقد زمان خود این بود که پادشاه را به عدالت و ورزی دعوت کند نه بیشتر.

مطلب مهم دیگری که در این غزل به آن اشاره شده در ابیات پنجم و ششم آمده و به طور کوتاه به داستان امام شهر می‌پردازد که گویا در منظر عمومی سجاده به دوش می‌کشیده - کنایه از زهد فروشی و تظاهر به دیانت- ولی شبی او را از کوی می‌فروشان به دوش بیرون می‌کشند. می‌بینیم که حافظ چگونه با زهد ریاکارانه در می‌پیچد و چگونه به این نحو از زیست مسلمانان طعنه می‌زند. قریب به همین مضمون در ابیات دیگری از حافظ مشهود است:

عنان به میکده خواهیم تافت از این مجلس

که وعظ بی‌عملان واجب است نشنیدن

مبوس جز لب معشوق و جام می‌حافظ

که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

آشکارا حافظ بر آنان که جلوت و خلوت شان دوتاست، گروهی که خرقة شان تر و سجاده شان شراب آلوده است می‌تازد و خلاق را از ایشان برحذر می‌دارد. توصیه حافظ در بیت ششم به اهل طریقت سلوک مشهود است که در طریق رستگاری و نجات زهد نفروشید و به فسق هم مباحثات نکنید.

نظام فکری حافظ، بر این اساس است که جامعه بشری عاری از گناه و خطا وجود ندارد چرا که انسان‌های متوسط الحال دنیا را پر کرده‌اند. هر قدر دعوت به خویشتنداری و سلوک کنیم خطای اخلاقی و گناه شرعی از میان رخت بر نمی‌بندد:

دوش رفتم به در میکده خواب آلوده / خرقة تردامن و سجاده شراب آلوده

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

این آشنایان ره عشق هستند که غرق می‌شوند اما آلوده گناه نه. ولی افراد متوسط الحال گریز و گزیری از گرفتار شدن به دام گناه ندارند. توجه کنید که این رویکرد به معنی به رسمیت شناختن این رفتار یا تأیید و دعوت به آن نیست. بنا به تجربه تاریخی می‌بینیم که دنیا عاری از گناه و خطای انسانی نمی‌شود. توصیه حافظ این است که فسق نمایی نکنند. باز هم اگر استشهادهای حافظ بیاوریم به این غزل لطیف و به داستان آفرینش انسان می‌رسیم:

از دل تنگ گنه کار برآرم آهی

کانش اندر گنه آدم و حوا فکنم

می گوید اگر کسی سودای محقق کردن بهشت روی این کره خاکی را دارد باید آنقدر به گذشته برگردد تا به گناه آدم و حوا برسد و آتش در آن گناه بیندازد تا بنی بشر پایش را روی این کره خاکی نگذارد. تلقی که حافظ از اسطوره آفرینش دارد این است که انسان موجود گناه کاری است به این معنا که علی‌الاصول مشحون به گناه است و برای از میان برداشتن گناه باید به سراغ آن گناه نخستین که آدم مرتکب شد برویم و البته این کار تمنای محال کردن است. باید زندگی این جهانی و این جایی و اکنونی را به رسمیت شناخت و البته در کنارش دعوت به خیر و امور نیک در جامعه را نهادینه کرد. با پذیرفتن جامعه‌ای که در آن گناه به نحو طبیعی از خلاق صادر می‌شود به امتیاز بزرگی می‌رسیم و آن رخت بر بستن یک ردیلت بزرگ از جامعه است: ردیلت ریا و دورویی. در واقع از نظر حافظ این امر دابر بین دو شق است و شق سومی ندارد. یا جامعه‌ای داریم که در آن گناه علنی صورت می‌گیرد و جلوت و خلوت مردم کمابیش یکسان است و البته ردیلت ریا در آن جاری نیست و دومی هم شقی است که جلوت و خلوت متفاوت است و گناه در خلوت شکل می‌گیرد و جمع کثیری از فسق‌ها به خلوت رانده می‌شود و از همه مهمتر ردیلت ریاکاری در میان مردم جاری و ساری است.

حافظ در قرن هشتم و در روزگاری می‌زیست که جهان جدید و امواج مدرنیته شکل نگرفته بود و ما در ضیافت مدرنیته، شرکت نکرده بودیم و در تعطیلات تاریخ به سر می‌بردیم. این مطلب را به این خاطر می‌گویم تا نکته سنجی حافظ را بهتر درک کنیم. در آن روزگار احکام شریعت به قوت و غایت برقرار بود و حافظ در کسوت یک احیاگر دینی و فردی که مشکلات جامعه شناختی را تشخیص می‌دهد و منشأ آن‌ها را نیک می‌بیند دعوت می‌کند به اینکه اختیار کنیم میان جامعه‌ای که مملو از ریاکاری است و البته فسق نمایی در آن صورت نمی‌گیرد و به حکم شریعت مستظهر به پشتیبانی قدرت هم شده در ظاهر هیچ‌گونه فسقی انجام نمی‌گیرد؛ در قیاس با جامعه‌ای که دام تزویر و ریا پهن نمی‌شود و جلوت و خلوت آدمیان یکسان می‌شود و البته گناه و خطا به نحو طبیعی از آدمیان سر می‌زند. از طرف دیگر زهد فروشی هم بخصوص از سوی کسانی که داعیه دیانت دارند از دید حافظ نکوهش شده است چرا که موجبات بی‌اعتمادی خلاق به دیانت را پدید می‌آورد و از دید حافظ کاری است غیراخلاقی.

یادآوری این نکته ضروری است که هر چند حافظ را به عنوان شاعر می‌شناسیم اما وی متفکر زمانه خود بود؛ فیلسوف نبود اما نقاد نکته سنجی بود که به خوبی پاره‌ای از امور را می‌دید که از چشم دیگران مغفول می‌ماند. امروز که ما او را بازخوانی می‌کنیم می‌توانیم از این اسباب و ادوات مفهومی مدد بگیریم برای پرتو افکندن بر مراد حافظ و علاوه بر آن به کار گرفتن آن در وضعیت اینجا و اکنون و روزگار کنونی خود. بدین سبب است که خواندن حافظ و تأمل کردن مکرر در ابیات و غزل‌های او به نظر علاوه بر حس زیبایی شناختی و میناگرایی‌هایی که او در اشعار خود کرده آثار و نتایج مبارکی هم دارد.

به تعبیر استاد شفیعی کدکنی با عبارت پردازی‌هایی که حافظ در زبان کرده، معماری آن را سامان بخشیده است. به باور وی، شعر عبارت است از معماری زبان و شاعر کسی است که می‌کوشد عمارتی در زبان بنا کند و این عمارت را به خوبی در منظر و مرای دیگران قرار بدهد و به موجزترین شکلی با استفاده از آرایه‌های ادبی و ذخیره واژگانی و ذوق ورزی این هنر را متجلی سازد. باری این یک شأن از شئون غزلیات حافظ است. شأن دیگر همان متفکر بودن حافظ است که درباره رابطه اخلاق و دین و اخلاق و فقه در جهان‌بینی او بسیار نکات می‌توان یافت. به نظر می‌رسد حافظ انگشت تأکید بر جامعه اخلاقی و جامعه فقهی می‌گذارد و آنچه برای او محوریت دارد عبارت است از جامعه اخلاقی‌ای است که در آن ردایل اخلاقی کمینه و حداقلی‌اند و فضایل اخلاقی در جامعه جاری است و رفتار اخلاقی به صرافت طبع و به نحو غیرمتکلفانه از انسان‌ها صادر می‌شود.

در ابیات پایانی به نظر می‌رسد حافظ اشاراتی دارد به شاه شجاع‌الدین و توصیه به کسانی که می‌خواهند به او نزدیک شوند و قرب او را می‌طلبند. شاعر می‌گوید باید صفای نیت داشته باشید و ذکر جمیل او را مد نظر قرار دهید و البته گوش دل پادشاه محرم است برای پیام‌های آسمانی و دلنوازی که به سامعه او می‌رسد.

نکته قابل توجه در این است که حافظ بر خود نهیب می‌زند که «رموز مصلحت ملک خسروان دانند.»

شناخت رموز حکمرانی و مصلحت این امور را خود بزرگان می‌دانند و این امور نسبتی با حافظ گوشه نشین و درویش ندارد. بهتر است خروش پیشه نکنی و ساکت بنشیني. در بیت آخر حافظ اشاره‌ای به این ضرب‌المثل فارسی می‌کند که صلاح مملکت خویش خسروان دانند. آنچه گفته تنها از سر صدق و صفا بوده و ناظر به دغدغه‌ها و توصیه‌های کلان اخلاقی.

در پایان به نقل از حافظ پژوهان متذکر می‌شوم که وی رابطه چندان نزدیکی با شاه شجاع نداشته و در گروه مقربان درگاه او نبوده بلکه فقط خوشامد گفته و به فال نیک گرفته برنشستن شاه شجاع‌الدین بر تخت سلطنت را و پاره‌ای گشایش‌ها که در آن دوران پدیدآمده بود. البته مطابق با سبک خود نکات اخلاقی و گناه شناسانه را متذکر می‌شود و غزل را این‌گونه به پایان می‌برد بدون اینکه در این میان، به اصطلاح برای خود قبایي بدوزد.

* استاد فلسفه اخلاق و فلسفه زبان دانشگاه تورنتو و پژوهشگر حوزه دین و عرفان
مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر سروش دباغ تحت عنوان «مکن به فسق مباهات؛ شرح غزلی از حافظ» است که در تاریخ 16 شهریور 1392 در دانشگاه تورنتو ارائه شد.

